

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست

هوشمند فتح اعظم

بسیار ممنون و مفتخرم که در این انجمن روحانی حاضرم و به ذکر خیر جناب فیضی یکی از خاصان حق و از برگزیدگان جمال کبریا شریک و سهیم دوستداران آن طلعت نورایم. حضرت بهاءالله می‌فرماید: «کونوا قدوةً حسنةً بین الناس و صحيفةً يتذکر به الاناس» یعنی بین مردمان نمونه‌ای نیک و زیبا باشید. نوع بشر نه تنها همواره به تعالیم و قوانینی که چراغ راهش باشد نیازمند بوده و هست بلکه بیشتر محتاج است که آن تعالیم و قوانین را در عالم وجود در قالب کسی متجسم ببیند و این مثال‌های مجسم را دلیل بر حقایق و امکان تحقق آن تعالیم عالی در زندگانی روزمره بشناسد. اصطلاح مظهر الهی برای هیکل انسانی که مشیت اولیه در او متحقق گشته باشد از اصطلاحات این دور اعظم است و مظهر کلی الهی نفس جمال مبارک حضرت بهاءالله است که اسماء و صفات الهیه در ذات مقدسش تجلی فرموده و هر کس به اندازه استعدادش از آن انوار بهره گرفته و نمودی یافته است. اما در این امر اعظم تحقق انوار جمال قدم را به حد کمال در هیکل مقدس مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء می‌بینیم که به فرموده حضرت ولی امرالله مثل اعلاى امر حضرت بهاءالله اند و همه ما را هدایت فرموده‌اند که در رفتار و سلوک خویش آن مثل اعلى را مقصد و منتهی بشناسیم و با آنکه ما هرگز «بدان مقصد عالی نتوانیم رسید» باز باید نهایت کوشش را بنمائیم تا قدم‌هایی چند به سوی آن مقتدای اولیاء و اصفیاء بگذاریم و از آن راه انحراف نجوئیم و تاب و توان خویش را در مسیرهای دیگر به هدر ندهیم.

آنچه جامعه بهائی را ممتاز ساخته همان تأثیرات نافذۀ تعالیم الهیه است که در زندگی افراد جامعه

جلوه گر گشته و همان مثل اعلیٰ حضرت عبدالبهاء است که سرحلقهٔ پیروان اسم اعظم فرار گرفته و آنان را فبمثل هذا فلیعمل العاملون ندا می فرماید و الگوی زیبایی از تعالیم جانفزای جمال اقدس ابهی برای اهل بهاء به دست می دهد. حتی خود حضرت عبدالبهاء می فرماید:

«ای یاران الهی، شما تقید به حوادث بقعه مبارکه نداشته باشید و ابدأ تفکر مکنید. آنچه واقع شود خیر است زیرا بلا عین عطاست و زحمت حقیقت رحمت و پریشانی جمعیت خاطر است و جانفشانی موهبت باهر. آنچه واقع شود فضل حضرت یزدانست. شما به کار خود مشغول باشید و به هدایت خلق پردازید و نفوس را به خلق و خوی عبدالبهاء تربیت نمائید و بشارت ملکوت ابهی به خلق برسانید. شب و روز آرام نگیرید و دقیقه‌ای نیارمید. به کمال همت این بشارت را به گوش عالمیان برسانید و در محبت الهی و تعلق به عبدالبهاء هر بلا و مصیبتی را قبول نمائید. تحمل شمات اعدا کنید و صبر بر ملامت اهل جفا. پیروی عبدالبهاء نمائید و در هر دمی آرزوی جانفشانی در سبیل جمال ابهی کنید. چون شمس بدرخشید و چون دریا به جوش و خروش آید و مانند سحاب حیات به کوه و صحرا بخشید و به مثابه نسیم بهاری اشجار هیاکل انسانی را شکفتگی و تازگی و طراوت و لطافت بخشید. جمیع یاران را به جان و دل مشتاقم. و علیکم التحیة و التناء. ع»

در حقیقت حضرت عبدالبهاء قبله‌نمای اهل بهاء به سوی کعبه مقصودند. ما همه در ظل عنایت او هستیم و به هدایتش امیدواریم. اما در جامعهٔ بهائی نفوس مبارکه‌ای چون جناب فیضی وجود دارند که سرحلقهٔ پویندگان کوی عبدالبهائیند و در عالم آب و گل، گل خندان و معطر گلستان ایمانند و در انجمن دوستان چون شمع روشن و فروزان و قدوهٔ حسنه هستند. امثال این نفوس مبارکه چه بسیار نفوس را به عمل راهنما گشتند و آنان را در مسیر کمالات انسانی انداختند بی آنکه نصیحت کنند و خود را برتر شمارند و تفاخر جویند. قصد بنده شرح احوال حیات جناب فیضی نیست، لابد در این برنامه بدان پرداخته‌اند. آنچه که بنده را وادار کرد که در این انجمن نورانی شرکت نمایم و سخنی بگویم ابراز وفاداری به آن مقتدای روحانی و معلم ملکوتی بود که از ایشان درس‌های بسیار گرفته‌ام و از اول جوانی والدین و بستگان که از شیفتگان خلق و خوی جناب فیضی بودند بنده را به تأسی از ایشان تشویق می نمودند و به اقتفاء از آن قدوهٔ حسنه نصیحت می کردند.

بنده وقتی فکر می‌کنم که جناب فیضی از صفات حمیدهٔ عالیه که در الواح مبارکه تصریح گشته بیشتر به کدام صفت موصوف بودند متحیر می‌شوم زیرا مجموعه‌ای از این صفات عالیه بی کم و زیاد در خلق و خوی ایشان وجود داشت و نمی‌توان گفت که مثلاً جناب فیضی انقطاعشان بیشتر بود یا خضوع و خشوعشان، محبتشان بیشتر بود یا استقامت و فداکاریشان. می‌بینم که یکی مثلاً در قوهٔ نطق و بیان مشار بالبنان است و یکی به سخا و عطایش شهرت دارد و او را به این صفت می‌شناسند. ولی

جناب فیضی صاحب بسیاری از این کمالات بودند و مظاهر این کمالات در کارنامه زندگی ایشان مشهود بود مثلاً انقطاع. جمال مبارک می‌فرمایند: «مقصود از انقطاع انقطاع نفس از ما سوی الله است» و نیز می‌فرماید: «مقصود از انقطاع اسراف و اتلاف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجه الی الله و توسل به او بوده و این رتبه به هر قسم حاصل شود و از هر شیئی ظاهر و مشهود گردد اوست انقطاع.» یا حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «انقطاع به عدم اسباب نیست بلکه به عدم تعلق قلب است.»

«[در نیویورک] شخصی پرسید که با وجودی که امر به انقطاع از دنیا در الواح الهیه نازل، چگونه است که بر هر نفسی کسب و صنعتی فرض شده، آیا این دو ضد نیست؟ فرمودند در امر بهاء‌الله بر هر نفسی اشتغال به صنعت و کسبی فرض است... این عین عبادت است اگر با نهایت صداقت و امانت باشد و این سبب ترقیست. اما با وجود مشغولیت اگر قلب تقید و تعلقی به این دنیا نداشته باشد و از حوادث متألم نگردد، نه با ثروت عالم از خدمت نوع انسان ممنوع ماند و نه از فقر محزون شود، این کمال انسانست.»

حالت انقطاع به این نحو که در بیانات مبارکه زیارت کردیم در جناب فیضی تمکن داشت. ایشان تازه از بیروت آمده بودند؛ جوانی مهذب، جمیل، تحصیل کرده و انگلیسی دان که در آن ایام بسیار در ایران کم بودند. ایشان به شغلی عالی با درآمدی بالنسبه زیاد در شرکت نفت دعوت شدند و اگر چندی می‌گذشت چه بسا از رؤسای عالی‌رتبه شرکت می‌شدند، ولی به مجردی که اشاره‌ای از طرف هیکل مبارک شد که جوانان به تبلیغ و تدریس پردازند در عوالم انقطاع از این استخدام مرغوب و مطلوب همه جوانان چشم پوشیدند و قیام بر خدمت امرالله نمودند. خودشان از کسانی بودند که به قول حافظ در لباس فقر کار اهل دولت می‌کنند، اما هرگز اهل ثروت و مکنّت را نیز خوار نمی‌شمردند زیرا فی الحقیقه منقطع بودند. آنچه مورد نظرشان بود قریبت درگاه الهی بود از هر طریقی حاصل شود. نه حسرت به مال این می‌بردند و نه از عدم آن محزون بودند. با شلوار کرباس آبی با جناب هائی به طهران آمدند. بنده که ایشان را دیده بودم که با آن قد رعنا و لباس‌های زیبا در کوچه‌ها می‌خرامند تعجب کردم. در یک آن وقتش که رسید به همه پشت پا زدند.

اما در محویت و فنای جناب فیضی، بنده صدای گرم و روان ایشان را هنوز در گوش دارم که با چه انجذابی زیارتنامه حضرت عبدالبهاء را تلاوت می‌نمودند، «رب اسقنی كأس الفناء و البسني ثوب الفناء و اغرقنی فی بحر الفناء و اجعلنی غباراً فی ممر الاحباء». این محویت و فنا در جمیع شؤون زندگانی ایشان مشهود بود. برای خود هیچ نمی‌خواستند و از خود هیچ نمی‌گفتند. از زندگانی محقرشان در نجف آباد نمی‌گفتند. همه‌اش از داستان‌های شیرین و پاکدلی احبای ساده‌دل روستائی آن سامان می‌فرمودند، از ترقیات فرزندانشان که همه را می‌شناسیم که در اطراف و اکناف دنیا به مقامات علمی و ملکی عالی رسیده‌اند، اما نمی‌گفتند که این همه آوازه‌ها از شه بود. از زندگی مشکل

عربستان که می‌فرمودند فداکاری جوانان مهاجر بود و زحماتی را که تحمل می‌کردند نه اینکه به فرموده حضرت ولی امرالله ایشان بودند که فاتح عربستان لقب یافته‌اند. اگر کسی از ایشان تمجید و توصیف می‌کرد رنجیده‌خاطر می‌شدند. بارها دیده‌ام وقتی یکی از دوستان ایشان تمجید می‌کرد و ستایش شایسته می‌نمود ایشان می‌گفتند تو را به خدا ما را به امتحان نیندازید. در خدمت امر نیز به کرات شنیدم که وقتی در محافل و مجالس به عنوان ایادی امرالله معرفی می‌شدند و مقام شامخ ایادی امرالله را می‌ستودند ایشان فوراً یکی از بیانات حضرت عبدالبهاء را که از حفظ داشتند بیان می‌کردند که فرموده‌اند هر کس لله بر خدمت و تبلیغ امرالله قیام کند ایادی امرالله است و این نصی نیست که به کسی بدهند و از ده‌ها شاهد که در الواح مبارکه راجع به مقام شامخ ایادی امرالله است صرف نظر می‌فرمودند. در ویدیو نیز این برداشت ایشان ضبط است. در این راه نیز آن قدوه حسنه تأسی به مثل اعلاى امر پروردگار فرمودند که راجع به خود که در الواح جمال مبارک به القاب شامخه غصن اعظم، سرّ الله الاکرم، من طاف حوله الاسماء و غیره ملقب شده بودند چنین می‌فرماید:

«یک خواهش از جمیع یاران الهی دارم و آن آرزوی جان من است که مرا به صرف عبودیت آستان مقدّس من دون تأویل بستانند و بجز به کلمات و تعبیراتی که از نفس خامه این عبد صادر عبدالبهاء را نستانند، ابداً تجاوز از آن نکنند، به همان قدر کفایت کنند، آن نعتی و صفتی و سمتی و لقبی و کینوتی و ذاتی و حقیقتی و علانیتی عبدالبهاء و لیس لی شأن غیر هذا. البتّه یاران الهی استدعای این عبد را که به کمال عجز و نیاز نموده قبول خواهند فرمود و این قلب حزین را شادمان خواهند کرد.»

دیگر آنکه حضرت فیضی چون محبت به جمیع خلق شعارشان بود و چون از رنگ و تعلق آزاد بودند با هر کس از هر دین و مذهب و از هر طبقه معاشرت می‌کردند و قلوبشان را به محبت امرالله جذب می‌کردند. بعضی از همکلاسی‌هایشان در بیروت در ایران به مقامات عالیّه رسیده بودند. هر وقت طهران تشریف می‌بردند آنها را ملاقات و تجدید عهد می‌کردند.

در بحرین که بودند هنوز نفوس مهمّه از مردم آن کشور جناب "الاستاذ" فیضی را به خیر یاد می‌کنند. «عاشروا مع الادیان کلّها بالروح و الریحان». جمال مبارک می‌فرماید: «با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمایند چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات امم است.» جناب فیضی چقدر به این نصیحت الهی عامل بودند و چقدر این بیان حضرت عبدالبهاء در حق ایشان صادق است که می‌فرماید: «مبلغ باید مدارا داشته باشد، جوهر تقدیس باشد، خودش از تعالیم الهی متأثر شده باشد... فصیح و بلیغ باشد، در هر شهری که می‌رود با اعیان و فقرا معاشرت جوید... مثلاً من در امریکا با جمیع طوائف و مذاهب محشور شدم...»

جناب فیضی نه تنها در معاشرت اهالی از اعالی و ادانی پیرو شیوه مثل اعلاى امرالله بودند بلکه

بدون معاشرت نیز با مکاتبه و مراسله جذّاب قلوب بودند. ایشان از بحرین برای بعضی از مجلّات وزین آن روز ایران مقالات می‌فرستادند و از این راه با مدیران دانشمند آن مجلّات ارتباطاتی نزدیک می‌یافتند. بعضی از آنها را حتّی یک بار ملاقات نکرده بودند ولی اینها غائبانه به جناب فیضی ارادت می‌ورزیدند.

یکی دیگر از نکاتی که جناب فیضی از حضرت عبدالبهاء آموخته و به کار برده‌اند ارسال نامه‌های تشویق‌آمیز به دوستان در سراسر دنیاست. تشویق جوانان و خادمان و مهاجران سبیل الهی یکی از خصائص بی‌نظیر جناب فیضی بود.

به نظر بنده از عوامل عینی تمکّن امرالله در ایران همانا صدور الواح پی در پی و متنوّع بود که از قلم خلّاق حضرت عبدالبهاء به آحاد و افراد یاران در سراسر ایران نازل می‌شد و خود مرکز میثاق آنها را "مکاتیب عبدالبهاء" خوانده‌اند. ملاحظه بفرمائید بعد از صعود جمال مبارک احتیای غمزده و ستم‌دیده ایران که در پنجه دشمنان اسیر و محاط به مشکلات گوناگون بودند چقدر احتیاج به تشویق داشتند. در آن اوقات لجنه تزئید معلومات نبود، مؤسسه مطبوعات بهائی نبود، محافل روحانیّه نبود. فقط یک شبان داشتیم که آهوان بر هدایت را رعایت می‌فرمود و آن حضرت عبدالبهاء بودند که به شهادت خودشان روز و شب مشغول نگارش و نزول الواح بودند به حدّی که گاه قلم ناله می‌کرد که انگشتان مبارک درد گرفته ولیکن محبّت دوستان آن را به جولان آورده است. اینها احبّاء را زنده می‌کرد و آنان را به مرکز و مرجع امرالله مستقیماً مربوط می‌ساخت. جناب فیضی خوب از اهمیّت این مثال حضرت عبدالبهاء آگاه بودند. امروز در بسیاری از ممالک عالم در اقیانوسیه، آسیا، آفریقا و امریکا و اروپا هر جا بروید صدها نفر را می‌بینید که نامه‌ای و قطعۀ خطّ خوشی از ایشان دارند و گاه زینت دیوار اطاق کرده‌اند. حتّی ایشان در نامه‌هایی که به دیگران می‌نوشتند گاه اسم و آدرس مهاجر غریب و دورافتاده‌ای را می‌دادند که با او مکاتبه کنند.

به گمان بنده از بزرگ‌ترین وسائل تقویت هر جامعه بهائی تشویق افراد است چه به وسیله تشکیلات بهائی و چه به وسیله افراد. چه مقدار قلوب مأیوس را جناب فیضی با این نامه‌ها مسرور و امیدوار ساخته و بر ادامه خدمت برانگیخته‌اند خدا می‌داند. جمال مبارک می‌فرماید:

«اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی این خضوع فی الحقیقه به حقّ راجع است چه که ناظر به ایمان اوست بالله. البتّه در این صورت اگر نفس مقابل به مثل او حرکت ننماید و یا استکبار از او ظاهر شود شخص بصیر به علوّ عمل خود و جزای آن رسیده و می‌رسد و ضرر عمل نفس مقابل به خود او راجع است.»

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «آنچه سبب بزرگواری عالم انسانی است خضوع و خشوع و محویّت و فنا، زیرا تذلّل و انکسار تاج و هاج عبدالبهاء است و محویّت و فنا و نیستی بی‌منتهی اکلیل

جلیل این بنده آستان حضرت کبریا.»

همه ما که جناب فیضی را زیارت کرده‌ایم به این صفت ملکوتی که در ایشان تمکن تام داشت واقف بودیم. هر بیننده‌ای و هر واردی نزد خضوع و خشوع ایشان خاضع می‌شد. پیران سالخورده و جوانان خردسال همه از شدت فروتنی و محبت آن بزرگوار خجل و شرمسار می‌شدند. یک روز در حیفاً به کوه کرمل که ۳۰۰ متر بیشتر ارتفاع ندارد نگاه می‌کردند. گفتند این همه کوه‌های بلند در عالم هست؛ هیمالیا، آلپ، آند و غیره در عالم هست. فکر می‌کنم که چرا خداوند این کوه تپه مانند کوچک و حقیر را برای خود اختیار کرده و آن را کوه خدا نامیده. فرمودند به نظم رسید که این کوه خاضع و محقر است که آن را مستحق عنایت حق ساخته است. چقدر این تعبیر لطیف موافق با این بیانات حضرت عبدالبهاء است: «باید به کلی از وصف وجود فانی گردیم بلکه نیست و مفقود شویم تا سزاوار الطاف و عنایت خداوند بیچون گردیم. هر یک غبار رهگذر جمیع اجبائ شویم... لحظات عین رحمانیت معطف به نفوسی است که در عالم هستی جز محویت و نیستی در سبیل الهی ندارند.»

جناب فیضی فقط ناظر به خوبی‌های مردم بودند. همیشه می‌گشتند تا صفتی یا چیزی را در شخصی پیدا کنند و آن را بستایند. اگر در کسی چیزی نمی‌دیدند یا از کسی رنجیده خاطر می‌گشتند به سکوت برگزار می‌کردند زیرا می‌دانستند که:

«فی الحقیقه در مذاق عبدالبهاء شیرین تر از ستایش احباً حلاوتی نه زیرا روح در نهایت روح و ریحان آید و قلب در منتهی سرور و حبور. در عالم امکان چه بهتر از این که اجبای الهی حسنت یکدیگر را مشاهده نمایند و بر فرض مستحیل سبتاتی صادر گردد به دامن خطاپوشی ستر نمایند. این صفت از اجل مناقب عالم انسانیت که نظر انسان پاک و مطهر باشد. طهر النظر عن حدودات البشر و لا ترتد البصر عن هذا المنظر الاکبر.»

جناب فیضی از دو صفت بیزار بودند و در هر کس که می‌دیدند ناراحت می‌شدند. ناراحتی ایشان هم به این طرز بود که روی قلبشان را می‌فشرده گویا درد می‌گرفت و یا ناراحت می‌شد. یک روز فرمودند فلانی، من در بین آخوندهای قم بوده‌ام و می‌دانم که این تملق و تظاهر چه عواقبی دارد. با آنکه ایشان همه را ستایش می‌کردند وقتی فاضلی یا شخصی از وجوه اجبائ در میان بود ایشان را ستایش نمی‌کردند، فقط احترام قلبی می‌فرمودند. از امر به معروف که متأسفانه در بعضی نفوس هست و اسباب کدورت و اختلاف و سردی و برودت در بین جامعه است بسیار متنفر بودند. جنبه اعتدال که از امتیازات این امر اعظم است از خصوصیات جناب فیضی بود که در این داستان که به عرضتان رسید پیداست.

چقدر این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء که بعد از سفر امریکا بیان فرموده‌اند مناسب حال و

مصدق احوال ایشان است. می‌فرمایند: «بلیغ باید مدارا داشته باشد، جوهر تقدیس باشد، اطلاعات داشته باشد، خودش از تعالیم الهی متأثر شده باشد... فصیح و بلیغ باشد، در هر شهری که می‌رود با اعیان و فقرا معاشرت جوید. نه خشک مقدّس باشد نه تر بد دین.» جناب فیضی جنبه اعتدال داشتند. احبّای ایرانی بعضاً خود را معیار امرالله می‌دانند؛ باید از این وسوسه احتراز کنیم.

(تعلق و عشق جناب فیضی به اطفال نیز بسیار زیاد بود. در این صفت نیز در مکتب عبدالبهاء درس خوانده بودند. بچه‌ها ایشان را که می‌دیدند به جلو می‌دویدند و مورد عطف ایشان واقع می‌شدند. همیشه در جیب خود جایزه‌ای یا شیرینی و بازیچه داشتند. برای بچه‌هایی که ممتاز بودند و به ایشان نزدیک بودند آلبوم‌های امری درست می‌کردند و با حوصله عکس را شرح می‌دادند، تشویقشان به کاری می‌کردند، در قهقهه کودکانه آنان شرکت می‌جستند) دو پسر کوچک من، یکی شش و دیگری هفت‌ساله بود. یکی از این آلبوم‌ها که عکس‌های قدمای امر در آن بود نصیب آنها شد. روزی این دو بچه آلبوم‌ها را ورق می‌زدند. به عکس یکی از قدما رسیدند که ریش انبوه و عمامه بزرگ داشت و با قیافه‌ای نسبتاً عبوس در عکس افتاده بود. یکی از این بچه‌ها با اضطراب پرسید این عکس کیه؟ آن یکی که کوچک‌تر بود گفت نترس، این عکس آقای فیضی آن وقت‌هاست، مقصودش ایادی امرالله آن روزهاست.

جناب فیضی همیشه می‌فرمودند که امر بهائی امری است که سرور و شادمانی در آن مواج است و شاید باز عکس العمل روح عزاداری و خشکی محیط اسلامی ایشان در کودکی بوده است که این قدر به این تعالیم مبارک اهمّیت می‌دادند. همیشه بیاناتی از حفظ داشتند که احبّاء را به سرور و شادمانی دعوت فرموده‌اند. از حضرت عبدالبهاء بیاناتی مکرّر نقل می‌کردند که خوشا به حال کسی که سبب سرور و شادمانی احبّاء گردد. آیه «افرح بسرور قلبک» را که در کلمات مکتوبه است در بسیاری از نطق‌های خود نقل می‌کردند. هر وقت به یاد احبّاء عربستان سخن می‌گفتند از نفوسی بیشتر ذکر می‌کردند که بذله‌گو و مزاح بودند و سبب سرور احبّای به ظاهر محروم آن زمان می‌شدند. حال که ذکر خیر یاران عربستان شد روی سخنم با ایشان است. بیش از هر چیز باید به مقتضای وفا اذعان کرد که سهم قرینه محترمه جناب فیضی گلوریا خانم در موقّیّت ایشان در عربستان بسیار عظیم است. قدمای مهاجرین در بلاد عربیه از وضع آن زمان که جز خاک و کثافت و گرما و پشه و نفوس غیرمهدّب در آن منطقه چیزی نبود خوب مطلعند. در این شرائط خانمی جوان با اطفالی کوچک با آن زندگی درویشی رفت و آمد مستمرّ مهاجرین جوان سرگردان و بی سر و سامان که هر یک توقّعی از ایشان داشتند کار آسانی نیست. بنا بر این ما همه در این انجمن این خانم عزیز را تمجید و تقدیر می‌کنیم و می‌دانیم که در ملکوت الهی اجرشان بسیار جزیل است.

اما احبّای عربستان باید بدانند که در نزد جناب فیضی بسیار عزیز بودند و این نعمت را همیشه برای خود و اولادشان محفوظ دارند. دیگر آنکه باید بدانند که آنچه امروز دارند و این عزّت و

قربیت که در بساط الهی یافته‌اند مرهون وجود جناب فیضی است که با مساعدت خانمشان بنیان امرالله را در جمیع بلاد عربیه بر اساس متینی نهادند. مهاجرین اولیه در هر مملکتی در تأسیس امرالله در آن کشورهایی که ساکنند مدخلیتی عظیم دارند. همه ما آرزو مندیم که شما مهاجران عزیز در بلاد عربیه و جوانان عزیزتان این میراث مرغوب را حفظ نمایند.

حضرت ولی عزیز امرالله در توفیق آوریل ۱۹۴۶ خطاب به ایشان در بحرین می‌فرماید: «خدمات مستمره جلیله آن جوان نورانی در این سنوات اخیره زینت‌بخش تاریخ امرالله و سرمشقی از برای عموم یاران علی‌الخصوص دوستان ایران است.»

حالا ما به ذکر این نفس مقدس قدوه حسنه اهل بهاء پرداختیم. ایشان باید سرمشقی برای همه ما باشند، تا استعداد و همت ما چه باشد.



با همسر و فرزندان (گلوریا، می، نیسان)